

حکیم عمر خیام



مقدمه

عمر خیام یگانه بلبل داستان سرای گلشن شعر و شاعری ایران است، که ترانه های دلپذیر و نغمات شورانگیز او دنیا پسند است. تاکنون هیچ یک از شعرا و نویسندگان و حکما و اهل سیاست این سرزمین به اندازه ی او در فراخنای جهان شهرت نیافته اند. خیام تنها متفکر ایرانی است که زنده و پابنده بودن نام و گفته ی او در میان تمام دنیا مسلم است. نه بس در پیش شرق شناسان و علما و ادبای مغرب زمین، بلکه در نزد عامه ی کسانی که با خواندن و نوشتن سرکاری دارند. شاید بیش از یک نیمه از متمدنین عرصه ی گیتی به نام او آشنا و به رباعیاتی که حکیم از روی ذوق طبیعی می سروده است مفتون اند. ایران باید به خود ببالد که در آغوش خویش چنین گوینده ای پرورده که مایه سرافرازی و بلند آوازی او گردیده است. (۱)

داشتن قضاوتی عادلانه راجع به هر موضوعی، تحلیلی همه جانبه را طلب می کند حکیم عمر خیام نیشابوری چهره ای است که گر چه در یکصد و پنجاه سال گذشته چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران رفته رفته به شهرت و جایگاهی بالنسبه درخور دست یافته است، ولی هنوز برای بازشناخت تمامی ابعاد این شخصیت والای فرهنگی ایران و رسیدن به قضاوتی نسبتا صحیح درباره او به کار کردن بیشتر و بیشتر بر روی آثار او و دقیق شدن در گفته ها و نوشته ها راجع به وی و بویژه مروری دوباره بر اوضاع و احوالی که او تحت آن زیست و تلاش کرد، نیاز است. (۲)

حکیم عمر خیام ریاضی دان و منجم ایرانی و سراینده رباعیات نغز را همه می شناسند. چند هزار مقاله و کتاب درباره او به زبانهای مختلف در جهان به چاپ رسیده، که بیش از نودوپنچ در صد آنها با رباعیات وی پیوند می یابد. انبوه کتابها و مقالاتی که غریبها درباره عمر خیام نوشته اند، غالبا در گرد

محور "می نوش" و "خوش نوش" می گردد، که در نگاه اول بعضی از رباعیات منسوب به او به چشم می خورد، ولی از مقام والای علمی خیام کمتر سخن به میان می آورند.

کارهای علمی خیام، تقریباً تا آغاز شهرت رباعیات او در غرب (۱۸۵۹ م) و نخستین ترجمه رساله جبر و مقابله وی از تازی، به نظر ناشناخته مانده بود، ولی پس از آن پژوهشگران تاریخ علوم ریاضی بدان بیشتر روی آورده اند.

در جهان تند رو امروز، کشفیات علمی زود کهنه می شوند، از این رو پژوهش در فراورده های دانش سده های دور، مانند کارهای ریاضی عمر خیام که مورد توجه کارشناسان تاریخ علم است، برای دانشوران علوم جدید تازگی خواهد یافت، ولی دلیری او در عیارگیری از دانشهای سنتی و کوشش او در نو آوری کهنگی نمی پذیرد. همچنین بدایع هنری و ادبی که از کارگاه مغزین متفکر خراسانی جهان بین، بیرون تراویده شعر ناب و سخن ماندگار است.

سیمای خیام در اذهان چنین به نظر می آید: دانشمندی متفکر، اهل حساب و تیز بین، به دور از مسائل خرد، مکتبی و اجتماعی، قهرمان هم آوردی با دشواریهای بنیادی فلسفی و ریاضی مانند چگونگی حد ها و امکانات عقلی در برابر محالات، اندیشمندی دلیر که از سیطره امپراطوری گسترده هزار و پانصد ساله هندسه اقلیدسی به در می رود و پرچم استقلال بر می افرازد، آزاد اندیشی بی پروا که مدعیان علم و داوریهای جزمی را به چیزی نمی گیرد، ولی آنگاه که با مردم معمولی سخن می گوید، عصاره تفکرات بلند فلسفی خود را بی تقید و پیچیدگی، در قالب چهار پارهای زیبا برایشان بیان می کند.

خیام بی آنکه درس مکتبی بدهد، پند و موعظه در میان بیاورد خواننده را آگاهی و هوشیاری می بخشد. چیزهایی را که فیلسوفان در الفاظ پیچیده و نامانوس و دور و دراز می پوشانند، او به سادگی و زیبایی و کوتاهی می آفریند و جلوه گر میکند.

زندگینامه عمر خیام

دوران کودکی

خواجه امام الحق حکیم عمر بن ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی مشهور به خیام، فیلسوف، ریاضی دان، منجم، شاعر و یکی از بزرگترین دانشمندان ایرانی و از مفاخر ملی ایران است که در ۱۲ محرم سال ۴۳۹ه.ق در نیشابور متولد شد.

حکیم عمر خیام سنین پنج و شش سالگی را در حالی پشت سر گذاشت که پدرش ابراهیم با کوره سوادى که داشت کم کم احساس می کرد که برای بیشتر سوالات او پاسخ کاملی ندارد. وی در فاصله حدود سه ماه، قرائت ظاهر قرآن را به خوبی آموخت ولی در مورد معنای آن نمی توانست از پدرش کمک بگیرد. ابراهیم پدرش در نظر داشت که عمر را به مکتبی بسپارد که زیر نظر مولوی قاضی محمد اداره می شد، به همین جهت به مدرسه ی علمیه ای در کنار مسجد جامع بود رفت، مدرسه ای دارای حجرات متعددی بود و در آنجا دروس مقدماتی از قبیل خواندن فارسی، خواندن قرآن، مقدمات عربی - مقدمات حساب، احکام فقهی و کمی ادبیات و عربی تدریس می شد. عمر در کمتر از فاصله ی دو سال همه ی دانستنی های مقدماتی را که طلاب و کودکان دیگر در فاصله چند سال می خواندند، فراگرفت. سرعت او در فراگیری به قدری شدید بود که مولوی قاضی محمد شخصا به پدرش پیشنهاد کرد تا عمر را به مکتب " خواجه ابوالحسن انباری " راهنمایی کند، زیرا ذهن خارق العاده عمر تقاضای علمی بیش از میزان تعلیمات مدرسه قاضی را داشت.

قاضی ابو الحسن انباری، حکیم و ریاضی دان معروفی بود، در مکتب او بیشتر به تدریس هندسه و هیئت پرداخته می شد. نبوغ، ذهن باز، قدرت تجزیه و تحلیل چشمگیر عمر زبانزد همگان شده بود و در بدو ورود توجه خواجه را نیز به خود جلب کرد. خواجه مبانی و اصول هندسه، ریاضیات و هیات را به عمر آموخت.

که پس از مدتی خود قاضی ابوالحسن انباری، از هوش و دقت نظر و ذکاوتی بسیار بیشتر از همه شاگردان برای پدر عمر سخن گفت و بیان کرد که تنها نباید وی را به همین مکتب بفرستد بلکه برای تحصیل علوم حکمت، عرفان، اخلاق و تکمیل معلومات قرآنی به مکتب " امام موفق نیشابوری " برود تا

از نفس مبارک و اخلاق مهذب ایشان هم بهره گیرند، همچنین اگر بتواند پس از تکمیل این دروس به محضر جناب ناصرالمله والدین " شیخ محمد منصور " برای تحصیل فلسفه حاضر شود.

عمر اکنون جوانی رشید، اما بسیار مودب نکته سنج و کم سخن بود. در این ایام شوق تحصیل در مکتب بزرگترین دانشمند نیشابور سراسر وجودش را فرا گرفته بود. عمر به مکتب امام موفق نیشابوری راه یافت و باشوقی وافر آنچه را که استاد تدریس می کرد به خوبی می آموخت، ضمناً هم زمان با این مکتب، پس از پایان یافتن تحصیل از مکتب خواجه ابوالحسن، راه محضر شیخ منصور، استاد سنایی شاعر معروف نیز به روی وی باز شد. در خشش بنیه ی علمی عمر آنچنان بود که هر چند از لحاظ سنی، از سایر همشاگردیهای خود کوچکتر بود ولی آنان را وامی داشت تا اولاً به او احترام بگذارند، ثانیاً هر مشکل درسی را که برایشان پیش می آمد به او رجوع می کردند. در این ایام به تدریج به جز دوستان نزدیک عمر، بقیه او را " عمر خیامی " یا " خیامی " صدا می زدند. او نیز در میان شاگردان امام موفق به دو " حسن " بیشتر علاقه مند شده بود. " حسن بن علی طوسی " و " حسن بن علی صباح حمیری " که چون هر دو نامشان حسن و نام پدرشان علی بود، خیامی و دیگران آنها را به نام " حسن صباح " و " حسن طوسی " می نامیدند.

تحصیل عمر خیامی نزد استادش " محمد منصور " که در فلسفه ی عصر خویش استادی نامور بود، شور و حالی دیگر داشت. در این مکتب، عمر خیامی با کتب ابن سینا و آراء ابن فیلسوف نابغه آشنا شد و چنان شیفته ی آثار وی گردید که مطالعه ی کلیه ی آثار بوعلی سینا را وجهه همت خویش قرار داد و به تدریج آنچنان در شناخت آراء الهی، فلسفی و علمی بوعلی تبخّر پیدا کرد که او را شاگرد بوعلی نامیدند، به گونه ای که هر کس در آثار و افکار بوعلی سوالی داشت به عمر خیامی رجوع می کرد. خیامی تقریباً اکثر نظریات بوعلی را با استنباط های خود منطبق می دید.

دوران نوجوانی و جوانی

مکتب امام موفق نیشابوری، شیخ محمد منصور و دیگر اساتید نیشابور، دیگر پاسخ سوالات ذهن کجکاو عمر خیامی را نمی داد، او هر چه بزرگتر می شد، هر چه بیشتر مطالعه می کرد و هر چه بیشتر می جست، کمتر می یافت. رسیدن به هر پاسخی برای او مساوی با دسترسی به دهها سوال جدید بود. کم کم محیط علمی نیشابور تشنگی سیراب ناشدنی خیامی را پاسخگو نبود. او دیگر چهره ای موقر، نامی و شناخته شده داشت، در این ایام کم کم به خیام معروف شد. (۱)

سپس به سمرقند مهاجرت کرد و در این زمان دو رساله تحریر کرد و به جستجوی حامی و مشوقی برآمد. وی رساله هایی را که به تحریر در آورده بود را به ابوطاهر عبدالرحمن احمد (۴۸۴_ ۴۳۰) قاضی القضاات سمرقند تقدیم کرده و مورد توجه و حمایت ابوطاهر و سایر بزرگان سمرقند قرار گرفت. در آنجا کتاب بی نهایت مهم جبر و مقابله را به زبان عربی نوشت.

روزی از مسافری دانشمند که از بلخ می آمد و برای کسب و تجارب بیشتر جهانگردی می کرد شنید که در شهر بلخ، مدارس علمی وسیع تری وجود دارد، به ویژه نام کتاب "مخروطات" نوشته "آپولونیوس" ریاضیدان معروف یونانی را نیز شنید، که نسخه ای از آن در تملک یکی از مشاهیر شهر بلخ است، خیام به شوق دیدن آن کتاب و احتمال اجازه ی نسخه برداری از آن راهی بلخ شد.

خیام پس از مدتی که در بلخ زیست و با علوم آن مرکز آشنا شد، تصمیم داشت که برای تکمیل دانش خود به "ری" برود که ناگهان قاصدی از نیشابور رسید و بیماری سخت پدر را به او خبر داد. خیام نیز با عجله اسباب سفر مهیا کرد و بدین منظور که بار دیگر چهره پدر را ببیند عازم نیشابور شد. وقتی خیام به نیشابور رسید، ابراهیم هنوز رمقی داشت، و هنوز شب به پایان نرسیده بود که دست در دست عمر و سربر زانوی فرزندش جان سپرد.

خیام در بازگشت به نیشابور، در عین اینکه از زندگی متنعمی برخوردار نبود، اما به موقعیت علمی و اجتماعی خویش قانع بود و عرصه ی تدریس و ادامه تحقیق را وجهه همت خویش قرار داد. او از میان همه ی دانشها بیشتر به نجوم، ریاضیات و فلسفه عشق می ورزید و هر چند در ادب فارسی و عربی و حدیث و قرآن و فقه نیز متبحر بود اما مشرب فلسفی را انتخاب کرده و از شهرت و گرایش به فقه و علوم دینی اکراه داشت. (۲)

کسی که گوهر یگانه نیشابور بود، نیشابوری که به خاطر مهاجرت دانشمندان سراسر عالم مرکزیت فرهنگی داشت و خیل دانشجویان از دورترین نقاط مغرب و مشرق به این شهر جذب می شدند. در عنفوان جوانی چنان در کارش معروف شد که سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی در سال ۴۶۷ق (و البته به تدبیر وزیر ایرانی اش) برای اصلاح تقویم نجومی به کار دعوتش کرد. او این دعوت را پذیرفت و در اصفهان همراه با منجمین روزگارش رصدخانه مهم اصفهان را بنا کرد. پس از اقامت در نیشابور به کارهای مختلف اشتغال داشت، پایه اصلی شهرتش پزشکی و تنجیم بود. به عنوان حاذق ترین

پزشک روزگار برای معالجه سلاطین مقتدر سلجوقی به دربار میرفت، معالجه اش بر روی سنجر سلجوقی معروف است. ستاره خوانی را از جنبه های نامطلوب شغل خویش می شمرد و به ندرت پیشگویی می کرد اما به شهادت تاریخ همواره پیش گویی هایش درست از آب در میامد.

به گفته علی بن القاضی_ الاشراف یوسف القفطی (در اخبار الحکما) علامه زمان بود و به تدریس تمام علوم یونان می پرداخت. دقت و پاکیزگی نوروز ما از اوست و نو شدن سال یا تحویل آفتاب را از برج حوت به برج حمل تغییر داد و کتاب اقلیدس او در کتاب خانه لیدن هلند است، رساله وجود وی در موزه لندن، رساله جسم مرکب او در کتابخانه آلمان است، با رساله کون و تکلیف سعی به حل علمی مساله خیر و شر کرد، و موسیقی دان بزرگی در عصر و زمان خود بوده و کتاب شرح المسائل من کتاب الموسیقی را نوشته.

نحوه وفات



خیام دستی به عصا و دستی در دست "مینوچهر" نوه ی خویش در باغ قدم میزد. آب زلال و آرامی از جوی وسط باغ می گذشت، صدای پرنده ها، همچون طنین نیایش فرشتگان، گوش جان خیام را

نوازش می داد... خیام به سختی اما آرام و مطمئن گام بر میداشت و به سخنان مینوچهر گوش فرا می داد. از پشت دیوار باغ فریاد چند رهگذر - که به ترکی شعر می خواندند - خیام و مینوچهر را به خود متوجه کرد. آنان سپاهیان سلاجقه بودند که برای رفتن به عسگر خانه (پادگان) شادمانی می نمودند. مینوچهر گفت این بیچاره ها هر جا بروند، بالاخره باید به عسگر خانه برگردند. ناگهان در اندرون خیام صدایی ناشناخته و گنگ این جمله را بریده بریده فریاد زد، بالاخره باید برگردند... باید... برگردند... انالله... انالله... وانا الیه راجعون... راجعون... راجعون...

خیام همانجا نشست، دیگر پایش توان حرکت نداشت... به مینوچهر گفت: پسرم اینجا رانشان کن. بین کجاییم، درخت را علامت بگذار. مینوچهر چنین کرد، روی درخت را با تکه سنگی دایره کشید و گفت بابا علامت گذاشتم. سپس خیام به بستر برگشت و مینوچهر برای خبر کردن امام محمد بغدادی به حوزه علمی ای که وی در آن تدریس می کرد شتافت و وی را به منزل آورد. حکیم خطاب به وی گفت: اهل خانواده و مردانی از پاکان و نیکان رابخواه تا وصیت کنم.

امام بغدادی برای خبر کردن کسانی که مورد نظرش بودند دستوراتی داد، اما خود از بالین حکیم تکان نخورد. حکیم کتاب "شفا"ی این سینا را پیش رو نهاد و به مطالعه پرداخت، تقریباً وقت غذای ظهر رسیده بود که با خواهش و اصرار امام بغدادی حکیم حاضر شد چند لقمه ی غذای سبک بخورد، که یکایک بزرگان و افراد فامیل بحضورش رسیدند.

خیام در جملاتی کوتاه، به آنان توصیه کرد که انسانیت، ایمان و عمل صحیح را که نتیجه اش همزیستی مسالمت آمیز و جامعه ای پاک و بی منازعه است در نظر داشته باشند و برای هیچ چیز در دنیا ارزش قائل نشوند و همه چیز را رعایت و امانت بدانند. آنگاه گفت: کتب مرا به امام محمد بغدادی بدهید، زیرا او بهتر از فتح پسر می تواند از آثار علمی نهفته در آنها استفاده کند. اسباب و آلات مربوط به نجوم را به همراه وسایل مربوط به ریاضی و هندسه را به فتح بدهید که هر چه خواهد با آنان بکند. جنازه ام را در همین باغ، زیر درختی که معین کرده ام و مینوچهر بر آن علامتی نهاده است دفن کنید. از همه شما می خواهم که هیچکس در مرگم زاری نکند. زیرا من به اندازه ی کافی زندگی کرده ام و هیچ آرزویی ندارم جز آنکه پاسخ مشکلاتم را پیدا کنم و میدانم که پاسخ آنها را در این جهان نمی یابم. مراسم تشییع جنازه و سایر مراسم سنتی را در ساده ترین صورت ممکن برگزار کنید و بگذارید همچنانکه در زندگی ام سکوت و آرامش را دوست داشته ام، مرگم باعث بیدار شدن کودکی از خواب، یا پریدن بیماری از بستر نشود. شما بدانید که من خدا را به همان اندازه که برایم ممکن بود

شناختم و امید وارم همین شناخت برای من بس باشد. بار دیگر شما را به دوستی یکدیگر توصیه می کنم.

امام بغدادی، برای چند لحظه به اندرون رفت. دختر، نوه و خدمتکاران را خبر کرد. آنها برای وداع با خیام به درون اتاق آمدند، زمزمه‌ی گریه شروع شد. هر کس کلامی می گفت. ظاهراً خیام دیگر کسی را نمی شناخت. نفس هایش به شمارش افتاده بود. کم کم صداها را نیز نمی شنید، فقط لغزش ذرات نور در چشمانش او را زنده نشان می داد.

شب با همه سنگینی اش روی سینه‌ی نحیف حکیم عمر خیام افتاده بود. قفسه‌ی سینه خشکیده و ریه‌ها ی او دیگر تاب گرفتن و باز دادن هوا را نداشت. ضربات نبض کند و کند تر شد و بعد قطع شد، حکیم عمر خیام در گذشت.

عصر حکیم عمر خیام

اوضاع سیاسی و مذهبی

بحث حاضر، اختصاص به آشنایی با زمانه حکیم عمر خیام دارد بحث درباره شخص و شخصیت فرد بدون توجه به اوضاع و احوال حاکم بر او معنا پیدا نمی کند. شخص هم اسیر و مقهور اوضاع و احوال حاکم بر زمان خود و هم آقا و سازنده شرایط حاکم بر محیطی است که در آن رشد و نمو پیدا می کند قدرت و منزلت می یابد، و حتی در مواردی شخصی این قدرت را می یابد که بر مسیر تاریخ خود و دیگران اثری تعیین کننده بگذارد. (۱)

دوره حیات خیام مصادف بود با سلطه ترکان سلجوقی بر سرزمین اصلی ایران و تجربه تاریخ بویژه در ایران به ما آموخته است که هر سلسله و هر حاکمی از شروع پا گرفتن بنیانهای قدرتش تا مرحله حذفش یک منحنی ساده زنگی شکل را طی می کند که بطور خلاصه به دو بخش قابل تقسیم است: یکی که از نقطه آغازین حرکت سردودمان و یا سلطان شروع و به نقطه اوج قدرت و اقتدار سلسله یا حاکم می رسد و بخش بعدی که از نقطه اوج شروع و به نقطه حضيض و سرانجام حذف سلسله یا سلطان و حاکم ختم می شود. و حکیم عمر خیام در مرحله اول حکومت سلجوقیان بر ایران زیست، اما این ترکان که بودند از کجا آمده بودند.

سلجوقیان منتسب به گروهی از ترکان چادر نشین غز بودند که قرن‌ها قبل از روانه شدن بسوی خاک اصلی ایران در صحراهای وسیع بخش پایینی رود سیحون، که سیردریا نیز خوانده شده است، در رفت و آمد بودند و بیلاق و قشلاق آنها در بخشهای وسیعی از سرزمینهای میان در یای آرال از یک طرف و دریای خزر از طرف دیگر واقع می شده است.

تاریخ اول بار در قرن هشتم میلادی در منابع چینی از این ترکان با نام اوغوز

یاد کرده است (پیگولوسکایا: ۲۶۴) اغوزها را بعدها ترکمنان نیز خواندند. مصنفین عرب نیز آنان را غز نامیده اند.

این ترکان در قرن دهم میلادی/قرن چهارم هجری، بمرور که خدم و حشمشان رو به فرونی گذارد، زندگی به صورت پراکنده از یکدیگر را ترک کردند و به دوره ای از تمدن که اصطلاحاً «دوره فتودالیسم» یا دوره ملوک الطوائفی و یا خانخانی نام گرفته است، پا گذاشتند. بدین ترتیب از آغاز قرن چهارم هجری شروع کردند به اجتماع نمودن در سرزمینهای مشخص در زمانهای معین، بطوری که دارای هویت سیاسی و اجتماعی مشخص شدند و دست زدند به ایجاد ارتباط با دیگر قبایل و طوایف هم عرض خویش. طی این جریان بطئی السیر.

سلجوق سه پسر به نامهای موسی، میکائیل و ارسلان اسرائیل داشت که احتمالاً حکایت از صبغه یهودی بودن بودن این اقوام ترک نژاد دارد، هرچند که شواهد تاریخی حاکی است که آل سلجوق و دیگر ترکان ناحیه جند کمی قبل از پایان قرن دهم میلادی / قرن چهارم هجری، به اسلام گرویدند و همین امر به آنها نیرویی مرکب از شوق و ذوق و تعصب بخشید، نیرویی که آن را در جهاد علیه قبایل پآگان نشان دادند و بعدها نیز عامل اصلی توفیقات بعدی آنها در فتح بخش اعظم خاورمیانه و خاور نزدیک به معنای امروز و یا آسیای صغیر در معنای سیاسی گذشته آن شد.

سلجوقیان پس از در آمدن به اسلام به قسمت پایینی سیحون کوچ کردند اما در پایان قرن دهم میلادی مجدداً از آنجا به ماوراءالنهر رفتند. در این زمان دو پسر میکائیل به نامهای طغرل بیک محمد و چغری بیک داود، نوادگان سلجوق در راس سلجوقیان قرار داشتند. کمی بعد ترکان قراخانی نیز به ماوراءالنهر آمدند و همین امر موجب برخورد میان آنان و ترکان سلجوقی گردید و این برخورد به گونه ای شدید شد که سران ترکان سلجوقی به محمود غزنوی مراجعه کرده و از او خواستند که در خراسان به آنها

اجازه اقامت داده شود و در مقابل تعهد کردند که در ازای آن برای غزنویان خدمات لشکری انجام دهند.» محمود به غزان (سلجوقی) اجازه داد تا در شمال خراسان در ناحیه ای میان سرخس و ابیورد اقامت گزینند». این زمان مصادف بود با اوایل قرن پنجم هجری / قرن یازدهم میلادی . سلاجقه در این زمان مشتمل بودند بر ۹ قبیله از ترکان غز و دیگر ترکان چادرنشین بر سرزمینهای ماوراءالنهر.

سیاست محمود غزنوی در دادن اجازه اقامت به سلجوقیان در خراسان حول دو محور شکل گرفته بود. نخست اینکه از آنها حصار در مقابل تاخت و تاز دیگر قبایل ترک نژاد به خراسان ، که گهگاه از ماوراءالنهر به این استان زرخیز حمله ور می شدند، بوجود آورد و دوم اینکه با به اصطلاح نواختن آنها ، آنانرا در همان جایی که هستند متوقف سازد و برای این منظور نیز برای آنان خلعت فرستاد و به آنها القابی بخشید . اما این تمهیدات دیری نپایید و غزنویان بزودی خود را ناچار از مقابله با نفوذ و سلطه ترکان آل سلجوق دیدند ، که زیر جلگی با خلفای بغداد ارتباط برقرار ساخته بودند . نبردهایی که تقریباً پنج سال طول کشید (۴۲۶ تا ۴۳۱ ق) و برغم بهره مندی غزنویان از ساز و برگ نظامی بیشتر و بهتر، سرانجام به پیروزی سلجوقیان انجامید . تحرک و خصوصیات چادر نشینی شان که آنها را آماده پذیرش هر نوع شرایط اقلیمی و زیستی ساخته بود ، سبب شد که برغم مزیت های فراوانی که غزنویان در نبرد با این چادر نشینان داشتند ، پی درپی از آنها شکست خورده و هزیمت جویند ؛ علت اصلی این بود که غزنویان در این زمان به سوی نقطه حضيض در منحنی قدرت سرازیر بودند ، زیرا سلطان محمود جرات ورزیده بود و از به قتل رساندن حسنک وزیر ، که مثل همه ایرانیان دیگر مورد بغض خلیفه عباسی بود ، سرباز زده بود و خلیفه در ترکان سلجوقی که در رتق و فتق امور داخلی دستگاه خلافت از خود کاردانی و لیاقت نشان داده بودند ، تابعانمصبیح بی آزاری یافته بود .

در سال ۴۳۰ ق / ۱۰۳۸ میلادی ، پس از شکست سپاه سلطان مسعود غزنوی از سپاهیان سلجوقیان ، فاتحان تقریباً بدون برخورد با مقاومت قابل توجهی نیشابور را اشغال کردند و در مساجد آن شهر به طغرل بیک خطبه خوانده شد . این سال ، سال تاسیس دولت سلجوقیان شمرده می شود ، هر چند که بعد مسعود غزنوی یکبار دیگر فرصت یافت که طغرل را از نیشابور بیرون براند . اما سرانجام در نبردی که در سال ۴۳۲ ق در داندانقان میان سپاهیان مسعود غزنوی و لشکریان طغرل بیک روی داد فرجام سلطان مسعود غزنوی برای همیشه رقم زده شد . پس از این نبرد خراسان به طور کامل به دست سلجوقیان افتاد و طغرل بیک مجدداً وارد نیشابور شد و چغری بیک در مرو به تخت نشست بخشی از افغانستان و پنجاب تحت حکومت غزنویان به حیات رو به افول خود ادامه داد .

در فاصله سالهای ۴۳۲ و ۴۴۲ ق، سلجوقیان ری، اصفهان، همدان و دیگر نقاط آن روز ایران را تحت تسلط خود در آوردند و ری پایتخت طغرل بیک شد. در این زمان، عمر خیام بروایتی سه ساله بود. متعاقبا نیز خوارزم در شمال، هرات در مشرق، سیستان و بلوچستان در جنوب و فارس و کرمان در مرکز ایران با فاصله کمی از یکدیگر به دست سلجوقیان افتاد. از این پس غزان متوجه آذربایجان و ارمنستان و سرزمین بیزانس شده و در طول سالهای ۴۵۵ ق تا ۴۶۵ ق، در این نواحی نیز به فتح و غلبه ادامه دادند به طوری که در این سال شیروان گرجستان شرقی، شامات و فلسطین نیز به تسلط اینان در آمد و سلطان محمد فاتح، سرسلسله ترکان عثمانی که در ۱۴۵۲ قسطنطنیه را فتح کرد، از عقاب این گروه از سلجوقیان بود. در بخش جنوبی نیز طغرل بیک در سال ۴۴۷ ق وارد بغداد شد و کمی بعد آخرین دژ آل بویه هم سقوط کرد و سپاهیان سلجوقی جنوب غربی ایران را نیز به زیر یوغ خود درآوردند.

طغرل بیک که مسلمانی متعصب بود و خلیفه را جانشین واقعی حضرت رسول (ص) می پنداشت. پس از فتح بغداد از هتک حرمت او خودداری و تنهابه ازدواج کردن با نوه او بسنده کرد، خطبه سلطانی بنام طغرل بیک خوانده شد و خلیفه بعنوان مرجع و پیشوای روحانی در بغداد ابقا شد.

در سال ۴۵۱ ق چغری بیک در مرو در گذشت و طغرل بیک تنها زعیم آل سلجوق در سرزمینی از جیحون تا فرات شد. در این زمان عمر خیام ۱۲ ساله بود. اما این زعامت چهار سال بیشتر طول نکشید و در سال ۴۵۵ ق طغرل در گذشت و چون فرزند ذکوری نداشت آل اربلان، پسر چغری بیک به سلطنت رسید. در این زمان عمر خیام ۱۶ سال داشت آل اربلان در سال ۴۶۴/۱۰۷۲ م زمانی که از مرو عازم بخارا بود، پس از عبور از جیحون یا آمودریا بدست کوتوال یکی از قلاع قراخانیان کشته شد و سپاهیان او بناچار به مرو بازگشتند. در این زمان عمر خیام ۲۵ سال داشت با کشته شدن آل اربلان دوره پادشاهی بیست ساله ملکشاه آغاز شد. دوره ای که اوج قدرت سیاسی دولت سلجوقیان و در عین حال سالهای شکوفایی علم، خرد و ادب حکیم عمر خیام بود.

سلجوقیان که برای اداره سرزمینی از مدیترانه و مرمره در غرب تا کاشغر در شرق و دریای آرال و قزل جبال قفقاز در شمال و خلیج فارس در جنوب تجربه نداشتند. از ماموران کشوری و لشکری ایرانی که سرآمد آنان ابو علی حسن طوسی ملقب به نظام الملک بود کمک گرفتند. نظام الملک که حامی اصلی حکیم عمر خیام در کارهای علمی و اقدامات علمی او از جمله تاسیس رصد خانه و اصلاح تقویم بود هم در خدمت آل اربلان و هم در خدمت ملکشاه بود او همانطور که در سیاستنامه خود نیز بدان

اشاره کرده طرفدار یک حکومت مرکزی قوی و مخالف حکومت ملوک الطوائفی بود که ساختار اصلی حکومت قبیله ای سلجوقیان بر آن استوار بود و این امر به مذاق چادر نشینان غز خوش نمی آمد و بدین ترتیب سراسر دوران آلب ارسلان و ملکشان مملو از مبارزات قومی و قبیله ای تجزیه طلبان سران قبایل غز بود که می خواستند به رغم سیاست خواجه نظام الملک اقطاع خویش را به امارات مستقل تبدیل کنند و در این راه به میزان زیادی توفیق یافتند بطوری که حتی در عهد طغرل بیک قلمرو مستقل سلجوقیان کرمان (۴۳۳ق تا ۵۸۳ق) تاسیس شد و سلجوقیان روم در آسیای صغیر حکومت مستقل خود را داشتند (۴۷۰ق تا ۷۰۷ق) و سرانجام نیز خواجه نظام الملک را از پیش پای خود برداشتند. مرگ ملکشاه که به طور مرموزی چند ماه پس از قتل خواجه نظام الملک روی داد، جنگ خانگی شدیدی را بدنبال داشت. در این جنگها که مدت بیست سال طول کشید و بخش مهمی از زندگی حکیم عمر خیام را نیز می پوشاند، محمود، برکیارق، سنجر و محمد (پسرش) رودرویی یکدیگر قرار گرفتند و سرانجام نیز با از میان رفتن محمود و برکیارق، سنجر و محمد و فرزند دیگرش که زنده مانده بودند، مملکت را بین خود تقسیم کردند. نواحی شرقی ایران نصیب سنجر و غرب ایران و عراق عرب سهم محمد گردید.

سلطان سنجر که دل خوشی از خیام نداشت از ۵۱۲ تا ۵۵۲ق بر خراسان، سیستان و خوارزم و مرو سلطنت کرد و بدین ترتیب ۵ سال آخر عمر حکیم عمر خیام مصادف بود با زمامداری کسی که وی او را در کودکی مهیب خوانده بود و آن مهیب در تمام سالهای بعد کینه خیام را در دل داشت.

در دوره حکومت سلجوقیان بر ایران و بویژه نیشابور و وطن اصلی و محل زندگی حکیم عمر خیام شک نیست که جنگهای طولانی داخلی و خارجی هزینه زیادی را بر مردم تحمیل کرد، نظام اقطاع بخشی به سران با نفوذ غز که برغم مخالفت خواجه نظام الملک از سوی آلب ارسلان و ملکشاه سلجوقی دنبال می شد، بر هرج و مرج مالیاتی به زیان مردم زحمتکش می افزود. علاوه بر این طغرل بیک و جانشینانش که از سوی خلیفه عباسی بعنوان حامی اصلی خلافت و پشتیبان مذهب رسمی روز یعنی تسنن فرمان می گرفتند هرگونه اعمال مغایر با سنتهای مذهب حنفی را بشدت سرکوب می کردند. دوره حکومت آلب ارسلان، ملکشاه و سنجر همچنین مصادف بود با اوج مبارزات و ترورهای سیاسی اسماعیلیان تحت رهبری حسن صباح که تحت شرایط روز هیچ وسیله دیگری برای اعمال نفوذ در دستگاه حکومتی نداشتند. اینان در قلعه حصین الموت مرکز فرماندهی شان با سازماندهی یک تشکیلات زیر زمینی وسیع به قتل و ترور مخالفان سیاسی عمده و یا حتی پیش و پا افتاده خود سرفا به جهت ایجاد ارباب پرداخته بودند و متقابلاً دستگاه حکومتی و مامورانش هر که را پیرو اسماعیلیه و یا مزنون به پیروی از

آنان می یافتند تعقیب و به سخت ترین کیفرها فرجام می دادند و از جمله بسیاری از آنها را به امر خواجه نظام الملک زنده زنده در آتش انداختند و سوزاندند .

در این شرایط روحانیون درباری این حامیان قسم خورده مراجع قدرت روز می کوشیدند تا کینه ستیان را نسبت به غیر ستیان به ویژه اسماعیلیه تحریک کنند و شک نیست که تحت این شرایط مخالفت با مذهب رسمی مملکت عواقب بسیار خطرناکی به دنبال داشت که حکیم عمر خیام که در قسمت اعظم عمر خواجه نظام الملک همکار و همراه او بود از این موضوع به خوبی اطلاع داشت و لذا با توجه به درجه علمی بالایی که در او بود و هوش سرشاری که به وی نسبت داده اند هرگز به مصلحت نمی دید که در ملاء عام از طریق گفتن رباعیاتی که از آن بوی مخالفت دینی استشمام می شد زندگی نسبتاً مرفه و بالاتر از آن حیات خود را به خطر اندازد زیرا چنان که در تاریخ آمده است سالانه در آمد قابل توجهی از محل خزانه دولتی برای وی حواله می شده است اما این موضوع مانع از آن نمی توانسته باشد که راز دل خویش را در لفافه رباعی برای دوستان نزدیک خود بازگو ننموده باشد و این اشعار سینه به سینه حد اقل به مدت ۱۵۰ سال یعنی تا استیلای مغولان نقل شده باشد زیرا مغولان در حقیقت بت پرست بودند و با تسلط این بت پرستان بر ایران پس از بر چیده شدن بساط خلافت شرم آور خلفای عباسی از بغداد به دست هلاکو در واقع به ترغیب خواجه نصیر الدین طوسی یک دوره تساهل آراء و عقاید و مذاهب به وجود آمد عدم اشاره اولین تذکره نویسان و کاتبان تاریخ بعد از مرگ خیام خصلت شاعری او می تواند بدین سبب بوده باشد .

مصطفی رحیمی در این زمینه می نویسد:

" زمان را فراموش نکنیم « بزرگان » از بزرگترین دانشمندان و فیلسوف عصر انتظار دارند که درباره مسایل اساسی روز عقیده خود را بگویند اگر خیام آنچه را که در شعر گفته در نثر هم باز گویند یک لحظه بعد جسد او بر دروازه نیشابور آویخته شده بود لاجرم به ناچار چیزی می نویسد و گالیله وار در ته دل عقیده اصلی خود را حفظ می کند ، اما دل خروشان آرامش نمی گذارد و نتیجه این کشمکشها رباعیاتی می شود که اکنون روبروی ما است "

عمر خیام پس از مرگش به اعتبار مقام شامخ علمی که داشت آرامگاهش بر همگان از خاصه و عامه ، مشخص بود . هم صاحب مرصاد العباد ، نجم الدین ابوبکر بن محمد بن شاهاور بن نوشیروان رازی معروف به دایه ، و هم شیخ فرید الدین عطار ، که به اصطلاح او را هجو کرده اند ، دقیقاً با اشاره به قبر

وی او را متهم به گفتن رباعیاتی با مضامین غیر مانوس زمان می کنند و نه شخص دیگری را که عده ای امروز بزعم خود در جستجوی آن هستند تا بازخیال خودشان ننگ این رباعیات را، که تنها تعدادی از آنها را می توان واقعا به وی نسبت داد، از وی بزدايند. یکی از این نویسندگان مرحوم استاد محمد محیط طباطبایی است. آن مرحوم در تقریبا آخرین اثری که از خود به یادگار گذاشته است، می نویسد:

« در ضمن سالها جستجو این نکته در ذهن جویانم نیرو گرفت که پیش از حمله مغول در هیچ مدرک ادبی، یا تاریخی مربوط به سده ششم و پنجم هجری ابدا به شاعری خیام اشاره ای نرفته و از تحصک او به اصول و فروع دین تردیدی نشده است » (محیط طباطبایی : ۱۱). و سپس از آنجا که در رساله نوروز نامه خیام به مراسم نوروز در قبل از اسلام اشاره شده که نوشیدن شراب را هم شامل می شده. در مقام رد انتساب نوروز نامه به خیام که واقعا هم در انتساب آن به حکیم عمر خیام تردیدی جدی وجود دارد، بر می آید و می نویسد: (در ضمن پژوهش در تذکره لباب لباب عوفی که از شعرای سده سوم تا پایان سده ششم را در بر گرفته از شاعری به نام عبدالرافع هروری ذکر می دیدم که رساله نوروزی هم تعلیف کرده است) و سرانجام به این نتیجه می رسد که رباعیات منصوب به خیام از شخص دیگری است به نام ابن خیام و می نویسد

« علی بن محمد بن احمد بن خلف خیام شاعر ... با وجودی که تا سده هفتم هجری شعر فارسی او در آذربایجان و خراسان مشهور بوده و دیوانی داشته که صاحب مجمع الادب و معجم الالقباب ابن فوطی بغدادی کتابدار کتابخانه رسد خانه به وجود آن اشاره می کند و قطعه شعر عربی هم از روی دست خط همین خیام نقل می کند بعد از آن اثری از وجود او و شعر او و دیوان او در مدارک و ماخذ دیگر به چشم نمی رسد و گویی ستاره ای دور از چشم رس بوده که در پرتو آفتاب وجود حکیم عمر خیامی محو شده است .

حال آنکه از نظر بسیاری از محققین علت اصلی عدم اشاره به رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری در منابع و مراجع سده های پنجم و ششم ماهیت دگر اندیشانه این رباعی ها در شرایط سیاسی اجتماعی و مذهبی حاکم بر ایران بوده است و بس و دلیل دیگری ندارد کما اینکه امام فخر رازی فیلسوف ری که در فاصله کوتاهی از حکیم عمر خیام نیشابوری می زیسته و همانند آن حکیم قائل به توحید نظری و عملی بوده است در رساله (التنبیه علی بعض الاسرار المودعه فی بعض القرآن العظیم) نمونه ای از رباعیهای حکیم نیشابور را که زبانزد دوستان و اصحاب حکیم بوده است نقل کرده است. (۲)

اوضاع اجتماعی

قدرت و سیاستمداری خواجه نظام الملک سبب شد که دوره سلطنت سلجوقیان بزرگ کم و بیش دوره ای از صلح و ثبات در بخش اعظم امپراتوری ایران سلجوقی باشد دوره ای که در آن علم و ادب در مقاطعی توسط افرادی ممتاز و نابغه نظیر حکیم عمر خیام به یکی از چند نقطه رفیع در حیات طولانی‌ش برسد .

پس از مرگ خواجه نظام الملک و کمی بعد از او ملک‌شاه در دوره پر آشوبی که از آن پس حادث شد تمام دست آوردهای دوره سلاجقه بزرگ یعنی زمان زمام داری طغرل بیک الب ارسلان و ملک شاه بر باد رفت و نابود شد جنگ های پی در پی مدعیان تاج و تخت و خشونت‌های ناشی از آن که با قحطی و طاعون توأم شده بود دوره ای بس سخت و ناگوار را بر مردم این مملکت تحویل نمود . شهر های آباد ایران ویران و مردم دسته دسته از بین رفتند و در این میان به ویژه دو ایالت مهم اصفهان و خراسان متحمل رنج زیادتری شدند بیم از آینده پریشانی اجتماعی و ضرر و زیان اقتصادی تقریباً سرتاسر خاک ایران را فراگرفته بود .

در دوره حیات ملک‌شاه و خواجه نظام الملک ، عدالت اجتماعی تا حدی برقرار بود ، اما همین که ضعف و فتور در ارکان قدرت مرکزی ظاهر شد ، عدالت اجتماعی نیم بند مزبور نیز رخت بر بست . ترکان تازه مسلمان شده ، همچون اسلافشان غزنویان ، به زودی در تظاهر به دینداری و نشان دادن شور و شوق مذهبی و سنت گرایی ، از مسلمانان بومی سرزمین ایران جلو افتادند و سخت گیری در رعایت دقیق یک مذهب خاص دولتی به قیمت حذف مذاهب دیگر تمام شد و این امر منجر به تجمع قدرت قابل ملاحظه ای در دست فقها و هوا خواهان مذهبی شد که مورد حمایت عمال دولت و حکومت بودند ، موضوعی که مورد تائید سلاطین و حکام وقت بود . ذبیح ... صفا در ارائه تصویری از این وضعیت اجتماعی رایج در نیمه دوم قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم ، نوشته است :

« موضوع مهمی که در این دوره قابل دقت و بحث است ، توجه شدید سلاطین به سیاست دینی و دخالت در عقاید و آرا ، مردم است ... از آغاز قرن پنجم که دوره تسلط ترکان غزنوی است ... پادشاهان غزنوی روش دیگری که عبارت از تمسک به دین و دیانت غالباً تظاهر دروغین به دین بود پیش گرفتند . محمود غزنوی حرص جهانگشایی و طمع و آرزوی خود را به اذخار مال در پشت پرده غزوپنهان می کرد و اگر شهری را از چنگ خاندان بومی بیرون می آورد و مردم را به دار می کشید و

خزائن را غارت می کرد و به غزنین می برد. مدعی بود که این کار را برای رهایی رازیان از چنگال بد دینان می کند. وی ... نخستین کس از پادشاهان (در) ایران است که شروع به آزار مخالفان مذهبی خود کرد و امامان معتزلی و فلاسفه ورافضیان و قرمطیان و باطنیان را هر جا که به چنگ آورد بکشت و به قول خود انگشت در همه جهان در کرده بود و قرمطی می جست و بردار می کرد. این بود سیاستی که به وسیله غلامان ترک نژاد مذهبی شروع شد.

غزان سلجوقی و دیگر طوایف ترک که بر مذهب اهل سنت و به حکم سادگی طبع مردمی خرافی و متعصب در عقاید خود بودند. بعد از غلبه بر ایران و تشکیل حکومت این سیاست را دنبال کردند و بر سختی و شدت آن افزودند و کار را بر مخالفان خود چنان سخت گرفتند که نظیر آن را جز در ابتدای دوره صفویه، که آنهم ازادوار سخت مذهبی و دوره مثله کردن و قطعه قطعه نمودن و پوست کندن مخالفان مذهبی سلاطین است، در دیگر ادوار تاریخ ایران نمی توان دید.

سلاجقه بر مذهب حنفی بودند و خلیفگان بغداد را جانشین حقیقی پیامبر (ص) می دانستند و در احترام و تقویت و تایید آن مبالغه می کرده و به همین سبب با شیعه و باطنیه که خلیفه بغداد را به حق نمی دانستند مخالفت و دشمنی سخت می نموده و یکی را از دیگری بدتر می دانستند. تقویت و تایید خلیفه بغداد هم از آغاز تسلط سلاجقه بر ممالک اسلامی آغاز شد. طغرل شخصا مردی دیندار بود و به خلیفه بغداد (که پدر بزرگ زن او بود) ارادت خاص می ورزید و او را واجب الطاعه می دانست ... (در زمانی که) در رمضان ۴۲۹ نیشابور به دست او افتاد ... رسول خلیفه القائم بامرالله معروف به ابوبکر الطوسی از بغداد رسید .. ترکمانان رسول خلیفه را خلعتهای گران دادند و از این به آنان نامه نوشته مباحات و افتخار کردند ... احترامات بی سابقه ای که طغرل نسبت به خلیفه بغداد (که در آن زمان نقشی را ایفا می کرد که امروز استکبار جهانی ایفا می کند) کرد و زمین بوسهای او در پیشگاه القائم در حقیقت ابروی بر بادرفته خلفای عباسی را باز جای آورد ...

سیاست اطاعت از خلیفه بغداد و مخالفت سخت با مخالفان و منکران او را الب ارسلان نیز مانند طغرل ادامه داد ... بروی هم سیاست احترام به خلیفه به عنوان جانشین بالاستحقاق پیامبر اسلام (ص) و حاکم بحق بر عموم مسلمین از ابتدای آل سلجوق و انقراض آل بویه به بعد، تا هنگامی که علاء الدین تکش و پسرش سلطان محمد بر عراق مستولی شدند، ادامه یافت.

... سلاجقه در تعقیب این سیاست یعنی تأیید خلافت عباسی و مذاهب اهل سنت و مخالفت با فرقی که فقها و ائمه اهل سنت و جماعت با آنها مخالفت می ورزیدند، مانند: شیعه اثنی عشری و قرامطه و باطنیه و معتزله غلومی کردند. از قتل و آزار آنان مطمئنا امتناعی نداشتند... (صفا، تاریخ ادبیات ایران ۱۳۶ تا ۱۳۹)

نتیجه این سیاست چیزی نبود جز تضعیف بیشتر غرور ملی ایرانیان در قرن پنجم، روندی که از چهار قرن قبل شروع شده بود و در قرن ششم، مقارن با هجوم چنگیز مغول، به سبب فرمانروایی سلسله های ترک تبار و غیر ایرانی بر سرزمین اصلی ایران، به اوج خود رسید، روندی که با تأکید اسلام اصیل بر آرمانهایی چون مقبول نبودن برتری نژادی، تمایزات طبقاتی و تفاخر به شکوه و افتخارات ملی و خانوادگی، در زمانی که نو مسلمانان از اسلام و مسلمان بودن وسیله ای ساخته بودند برای ایجاد نوع دیگری از برتری نژادی، تمایزات طبقاتی و تبختر فردی و گروهی در تضاد بود، روندی که سبب شد برخی از نویسندگان و شاعران زمان خود، که در فرصت کوتاه زمامداری ایرانی نسبانی چون آل بویه و آل زیار و سامنیان، قهرمانان تاریخ ایران را مجددا مطرح کرده بودند، در دوره سلاجقه به تمسخر کشیده شوند و از طرف متعصبان مذهبی دولتی طرد و هجو شوند، همین امر سبب شد تا در دوره سلجوقیان بنا به تحقیق ذبیح الله صفا:

" گروهی از شاعران زمان... سرگرم وعظ و تحقیق «گردند» ... برخی دیگر دست به خلاعت « طرفداری از هوا و هوس « و بذاتت، بد دهانی و بیهوده گویی، لسان زنند مانند سوزنی که به قصاید غرای پرهزل خود معروف است. بعضی تمسک بذیل (افراطی) را لازم شمرند و دسته ای مانند خیام از مسایل فلسفی و گروهی بحث در حقایق عرفانی، عده ای مدح و فرقه ای هجو را پیشه خود سازند(ر،ک، همان)

تحت این شرایط معیارهای عادی رفتار نیز سقوط کرد و احساسات نوع دوستانه از میان مردم ایران رخت بریست، موضوعی که بکرات در اشعار شاعران آن عصر از آن انتقاد شد. به طوری که در اواخر قرن پنجم، اشعار بیشتر و بیشتر رنگ مرثیه سرایی برای سقوط ارزشهای اخلاقی، عدالت، بزرگواری، استغنائی طبع، صمیمیت و از میان رفتن جنبشهای روشنفکرانه و ارزشهای فرهنگی، بخود گرفت. هر چند که در دوره خواجه نظام الملک معیارهای فکر قالبی بالا رفت. او مدارس زیادی را بنیان گذاشت که به نظامیه شهرت یافتند و در میان آنها نظامیه بغداد از بزرگترین و در حکم اولین دانشگاه ایران بود. آموزش دیدن در این مدارس هزینه ای در بر نداشت و در نظامیه های قدری بزرگتر که بی شباهت به

حوزه های علمیه امروزی نبودند ، طلاب حتی مقرری هم دریافت می کردند . مطالب مورد آموزش در نظامیه ها اساسا مطالب مذهبی بود . تعصب سلاطین و فقها و علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت و اهمیت یافتن دیگر فرق تصوف منجر به کاهش روز افزون علم و فلسفه گردید ، بطوری که در این دوره هیچ دانشمندی نبود که متهم به رفض و فساد عقیده و بی بهرگی از ایمان مذهبی نشده باشد . عکس العمل شاعران ایرانی در مقابله با این اتهامات سرودن اشعاری بود که بنحوی عالمان دولتی و فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت را هجومی کردند و اشعار خود را ظاهرا برغم وجود اختناق شدید حاکم بر جامعه ، به گونه ای به گوش دیگران می رساندند و این مطلب از فحوای کلام اهل سنت بخوبی آشکارست . ذبیح الله صفا به نقل از کتاب «النقض» می نویسد :

" اهل سنت می گفتند : شاعران بد اعتقاد و بی نماز مفسد خمار و شعرهای رکیک گفته اند و در بازارها جمع شده و می خواندند و این خواجگان رافضی کافر کیش احمق روش عوان طبع ابله و مداربی تمیز با دلهای پرغل و غش و کین جمع شده برآن دروغها معتکف بوده آن بهتانها را بجان خریدار شده و آن محالات را در هیچ تاریخی و اثری نمی شوند ."

تحت این اوضاع و احوال ، درست مقارن حیات حکیم عمر خیام ، تعصبات مذهبی و قومی در ایران بدفعات موجب بروز مناقشات سهمگین و قتل عامهای سنگین گردید؛ برخوردهایی که جانهای بسیاری گرفت، مدارس بی شماری را ویران و کتابخانه های عظیمی را به آتش کشید.

اوضاع فرهنگی و علمی در دوره خیام

این دوره از حیث کثرت مدارس و اهمیت آنها، مهمترین دوره ی تمدن اسلامی است. نخستین نکته ای که باید درباره ی مدارس این عهد گفت آن است که این مراکز با آنکه از هر عهدی بیشتر و وضع مالی آنها از هر زمان بهتر بود خود وسیله ای برای جلوگیری از نشر علوم عقلی و سبب رواج زبان عربی و ضعف زبان پارسی بودند.

طلاب علوم که می دیدند علوم عقلی مورد بی مهری عامه و امرا و روسای قوم است و در مقابل ، تحصیل در مدارس دینی موجب رفاه حال و داشتن راتبه و وظیفه ی معین خواهد بود، بدانها روی می

نهادند. در این مدارس مطالعه ی کتب علمی و خاصه فلسفه جدا ممنوع بود و کسی یارای آن نداشت که در آنها به تعلیم و تعلم علوم اوایل اشتغال ورزد و حرفی از فلسفه و هندسه و نجوم به میان آورد.

با توجه به وضع سیاسی و اجتماعی این دوره و قدرتی که علمای دینی یافته بودند و تعصب شدید فقها و علما و سلاطین و امرا و رجال در عقاید مذهبی، ضعف علوم عقلی معلوم و آشکار است. فلسفه و علوم عقلی با مقاومت شدید اهل شرایع و ادیان و بخصوص فقهای اسلامی مواجه گردید. علت این مخالفت آن است که از اوایل قرن پنجم به تدریج، علمای مذهبی خاصه علمای سنت و حدیث و معتقدان به ظواهر احکام و آیات در میان مسلمانان قوت یافتند و به پیروی از همفکران سابق خود هرگونه بحث و استدلال و توسل به عقل را برای حل معذلات دینی، زائد و مقرون به جسارت دانستند و از آن جمله بود علوم فلسفی و حکمی....

انحطاط علوم اسلامی در حقیقت از موقعی در ممالک اسلامی آغاز شد که متعصبین اهل سنت و حدیث و فقها توانستند مخالفان خود را از فلاسفه و حکمای معتزله در بغداد شکست دهند، یعنی از اوایل قرن چهارم به بعد و اگر بخواهیم بیشتر در مقدمات این شکست تعمق کنیم از اواسط قرن سوم و دوره ی خلافت "المتوکل علی الله" (۲۳۲-۲۴۷ه ق).

متوکل با عقیده ی "مامون" و معتصم و "واثق" مخالفت کرد و جدل و مناظره در آراء را ممنوع ساخت و هر که را بدین دست زد مجازات نمود و امر به تقلید داد و روایت و حدیث را آشکار کرد....

زیانهایی که جلوگیری از بحث و نظر و اعتقاد به تسلیم و تقلید بر اندیشه ی بحاث مسلمانان که تازه در حال تگونی و ترقی بود وارد آورد بیشمار و از همه ی آنها سخت تر آنکه با ظهور دسته ی اشعریان در میان مسلمانان، مخالفت با علم و علما و عناد با تامل و تدبیر در امور علمی و مبارزه و تحقیق در حقایق و نقد آرای علمای سلف، آغاز شد. این امور سبب عمده ی ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهیت نسبت به فلسفه و اجزای آن و در آوردن متفکران در شمار ملحدین و زنادقه گردید، تا به جایی که نظایر "محمد بن ذکریا" و "ابونصر" و "ابوریحان" و "ابوعلی" حکم سیمرخ و کیمیا یافتند و از این پس یا صاحبان آرای فلسفی و سختی مورد تعقیب واقع شدند یا ناچار گردیدند که عقاید خویش را به شدت و به بیشتر از سابق با آرای اهل مذاهب بیامیزند و فلسفه را در همان طریق به کار برند که علم کلام را به کار می برند....

قوت صوفیه در این عهد نیز بلای بزرگی برای علوم عقلی بخصوص فلسفه و استدلال که آن را برای درک حقایق کافی نمی شمردند، گردید و این طبقه با همه ی علوم مخالف بودند و آنها را حجاب حقیقت می پنداشتند...

تعرض به علوم عقلی به آنجا رسید که از میان دانشمندان قرن چهارم و پنجم و ششم کمتر کسی را می توان یافت که از اتهام به کفر و زندقه و الحاد بر کنار مانده باشد برخی از علما نیز در اواخر عمر از این که چندی در راه حکمت سرگردان بوده اند نادم می شدند و استغفار می کردند.

از بزرگترین کسانی که به پیروی از سلف با حکما و فلاسفه در افتاد "حجه الاسلام محمد بن محمد غزالی" (ف ۵۰۵ ه. ق) است وی با همه ی علوم حکمی از در عناد در آمد. مثلا در مورد ریاضی معتقد بود که دو آفت از آن منبعث می گردد و آن چنان است که هر کس در آن نظر کند از نکات دقیق و براهین و دلایل آن به عجب می افتد و به سبب این اعجاب، نظر خوب به فلاسفه پیدا می کند و می پندارد که همه ی علوم آنان در وضوح استدلال برهان مانند این ریاضی است. آن گاه به تقلید آن قوم طریق کفر می سپارد...

متکلمین شیعه نیز با فلاسفه و حکما بر همان روش همکاران دیگر خود دشمنی و عناد شدید می ورزیدند. بعضی از این متکلمین مانند "ابن داعی رازی" درباره ی فلاسفه سخنان زشت دارد.

مخالفت با حکمت مشاء از اواخر قرن پنجم تا قرن هفتم همرا با مخالفت با "ابن سینا" بوده است. علت این امر آن بود که هر گاه اندیشه ی نقد بر حکمای مشاء داشتند ابن سینا را نمونه ی کامل آن قوم انتخاب کرده و آثار او و گاه "ابونصر فارابی" را چون نموداری از معنی کامل فلسفه مورد انتقاد قرار می دادند. افراد مختلفی چون "ابن رشد" و "غزالی" و "شهرستانی" و... در مخالفت با "ابن سینا" شهرت دارند.

به هر حال، با همه ی مشکلاتی که برای مشغولین به حکمت در این دوره وجود داشت هنوز بازمانده ی حوزه های تعلیمی فلاسفه از دوره ی پیش در این عصر مشاهده می شود. نخستین حکما و فلاسفه ی این عهد کسانی بوده اند که در حوزه ی تعلیم شاگردان "ابن سینا" تربیت شدند.

از مشهورترین حکما و فلاسفه ی ایران در اوایل این دوره "حجه الحق حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیام (خیامی) النیشابوری بوده است.

خیام به آثار ابن سینا تعلق خاطر بسیار داشت و "بیهقی" (ف ۵۶۵ ه.ق) او را در اجزای علوم حکمت همانند ابوعلی سینا دانسته است

تقسیمات نیشابور در زمان خیام:

بحث حاضر، اختصاص به آشنایی بازمانه حکیم عمر خیام دارد بحث درباره شخص و شخصیت فرد بدون توجه به اوضاع و احوال حاکم بر او معنا پیدا نمی کند. شخص هم اسیر و مقهور اوضاع و احوال حاکم بر زمان خود و هم آقا و سازنده شرایط حاکم بر محیطی است که در آن رشد و نمو پیدا می کند قدرت و منزلت می یابد، و حتی در مواردی شخصی این قدرت را می یابد که بر مسیر تاریخ خود و دیگران اثری تعیین کننده بگذارد. (۱)

دوره حیات خیام مصادف بود با سلطه ترکان سلجوقی بر سرزمین اصلی ایران و تجربه تاریخ بویژه در ایران به ما آموخته است که هر سلسله و هر حاکمی از شروع پا گرفتن بنیانهای قدرتش تا مرحله حذفش یک منحنی ساده زنگی شکل را طی می کند که بطور خلاصه به دو بخش قابل تقسیم است: یکی که از نقطه آغازین حرکت سردود مان و یا سلطان شروع و به نقطه اوج قدرت و اقتدار سلسله یا حاکم می رسد و بخش بعدی که از نقطه اوج شروع و به نقطه حضيض و سرانجام حذف سلسله یا سلطان و حاکم ختم می شود. و حکیم عمر خیام در مرحله اول حکومت سلجوقیان بر ایران زیست، اما این ترکان که بودند از کجا آمده بودند .

سلجوقیان منتسب به گروهی از ترکان چادر نشین غز بودند که قرنهای قبل از روانه شدن بسوی خاک اصلی ایران در صحراهای وسیع بخش پایینی رود سیحون، که سیردریا نیز خوانده شده است، در رفت و آمد بودند و بیلاق و قشلاق آنها در بخشهای وسیعی از سرزمینهای میان دریای آرال از یک طرف و دریای خزر از طرف دیگر واقع می شده است.

تاریخ اول بار در قرن هشتم میلادی در منابع چینی از این ترکان با نام اوغوز

یاد کرده است (پیگولوسکایا: ۲۶۴) اغوزها را بعدها ترکمنان نیز خواندند. مصنفین عرب نیز آنان را غز نامیده اند.

این ترکان در قرن دهم میلادی/قرن چهارم هجری، بمرور که خدم و حشمتشان رو به فزونی گذارد، زندگی به صورت پراکنده از یکدیگر را ترک کردند و به دوره ای از تمدن که اصطلاحاً «دوره فتودالیسم» یا دوره ملوک الطوائفی و یا خانخانی نام گرفته است، پا گذاشتند. بدین ترتیب از آغاز قرن چهارم هجری شروع کردند به اجتماع نمودن در سرزمینهای مشخص در زمانهای معین، بطوری که دارای هویت سیاسی و اجتماعی مشخص شدند و دست زدند به ایجاد ارتباط با دیگر قبایل و طوائف هم عرض خویش. طی این جریان بطنی السیر.

سلجوق سه پسر به نامهای موسی، میکائیل و ارسلان اسرائیل داشت که احتمالاً حکایت از صبغه یهودی بودن بودن این اقوام ترک نژاد دارد، هرچند که شواهد تاریخی حاکی است که آل سلجوق و دیگر ترکان ناحیه جند کمی قبل از پایان قرن دهم میلادی / قرن چهارم هجری، به اسلام گرویدند و همین امر به آنها نیرویی مرکب از شوق و ذوق و تعصب بخشید، نیرویی که آن را در جهاد علیه قبایل پآگان نشان دادند و بعدها نیز عامل اصلی توفیقات بعدی آنها در فتح بخش اعظم خاورمیانه و خاور نزدیک به معنای امروز و یا آسیای صغیر در معنای سیاسی گذشته آن شد.

سلجوقیان پس از درآمدن به اسلام به قسمت پایینی سیحون کوچ کردند اما در پایان قرن دهم میلادی مجدداً از آنجا به ماوراءالنهر رفتند. در این زمان دو پسر میکائیل به نامهای طغرل بیک محمد و چغری بیک داود، نوادگان سلجوق در راس سلجوقیان قرار داشتند. کمی بعد ترکان قراخانی نیز به ماوراءالنهر آمدند و همین امر موجب برخورد میان آنان و ترکان سلجوقی گردید و این برخورد به گونه ای شدید شد که سران ترکان سلجوقی به محمود غزنوی مراجعه کرده و از او خواستند که در خراسان به آنها اجازه اقامت داده شود و در مقابل تعهد کردند که در ازای آن برای غزنویان خدمات لشکری انجام دهند. «محمود به غزان (سلجوقی) اجازه داد تا در شمال خراسان در ناحیه ای میان سرخس و ابیورد اقامت گزینند». این زمان مصادف بود با اوایل قرن پنجم هجری / قرن یازدهم میلادی. سلاجقه در این زمان مشتمل بودند بر ۹ قبیله از ترکان غز و دیگر ترکان چادرنشین بر سرزمینهای ماوراءالنهر.

سیاست محمود غزنوی در دادن اجازه اقامت به سلجوقیان در خراسان حول دو محور شکل گرفته بود. نخست اینکه از آنها حصاری در مقابل تاخت و تاز دیگر قبایل ترک نژاد به خراسان، که گهگاه از ماوراءالنهر به این استان زرخیز حمله ور می شدند، بوجود آورد و دوم اینکه با به اصطلاح نواختن آنها، آنانرا در همان جایی که هستند متوقف سازد و برای این منظور نیز برای آنان خلعت فرستاد و به آنها القابی بخشید. اما این تمهیدات دیری نپایید و غزنویان بزودی خود را ناچار از مقابله با نفوذ و سلطه ترکان آل سلجوق دیدند، که زیر جلگی با خلفای بغداد ارتباط برقرار ساخته بودند. نبردهایی که تقریباً پنج سال طول کشید (۴۲۶ تا ۴۳۱ ق) و برغم بهره مندی غزنویان از ساز و برگ نظامی بیشتر و بهتر، سرانجام به پیروزی سلجوقیان انجامید. تحرک و خصوصیات چادر نشینی شان که آنها را آماده پذیرش هر نوع شرایط اقلیمی و زیستی ساخته بود، سبب شد که برغم مزیت‌های فراوانی که غزنویان در نبرد با این چادر نشینان داشتند، پی در پی از آنها شکست خورده و هزیمت جویند؛ علت اصلی این بود که غزنویان در این زمان به سوی نقطه حضيض در منحنی قدرت سرازیر بودند، زیرا سلطان محمود جرات ورزیده بود و از به قتل رساندن حسنک وزیر، که مثل همه ایرانیان دیگر مورد بغض خلیفه عباسی بود، سرباز زده بود و خلیفه در ترکان سلجوقی که در رتق و فتق امور داخلی دستگاه خلافت از خود کاردانی و لیاقت نشان داده بودند، تابعانمصبیح بی آزاری یافته بود.

در سال ۴۳۰ ق / ۱۰۳۸ میلادی، پس از شکست سپاه سلطان مسعود غزنوی از سپاهیان سلجوقیان، فاتحان تقریباً بدون برخورد با مقاومت قابل توجهی نیشابور را اشغال کردند و در مساجد آن شهر به طغرل بیک خطبه خوانده شد. این سال، سال تاسیس دولت سلجوقیان شمرده می شود، هر چند که بعد مسعود غزنوی یکبار دیگر فرصت یافت که طغرل را از نیشابور بیرون براند. اما سرانجام در نبردی که در سال ۴۳۲ ق در دندانهان میان سپاهیان مسعود غزنوی و لشکریان طغرل بیک روی داد فرجام سلطان مسعود غزنوی برای همیشه رقم زده شد. پس از این نبرد خراسان به طور کامل به دست سلجوقیان افتاد و طغرل بیک مجدداً وارد نیشابور شد و چغری بیک در مرو به تخت نشست بخشی از افغانستان و پنجاب تحت حکومت غزنویان به حیات رو به افول خود ادامه داد.

در فاصله سالهای ۴۳۲ و ۴۴۲ ق، سلجوقیان ری، اصفهان، همدان و دیگر نقاط آن روز ایران را تحت تسلط خود در آوردند و ری پایتخت طغرل بیک شد. در این زمان، عمر خیام بروایتی سه ساله بود. متعاقباً نیز خوارزم در شمال، هرات در مشرق، سیستان و بلوچستان در جنوب و فارس و کرمان در مرکز ایران با فاصله کمی از یکدیگر به دست سلجوقیان افتاد. از این پس غزان متوجه آذربایجان و ارمنستان و سرزمین بیزانس شده و در طول سالهای ۴۵۵ تا ۴۶۵ ق، در این نواحی نیز به فتح و غلبه

ادامه دادند به طوری که در این سال شیروان گرجستان شرقی، شامات و فلسطین نیز به تسلط اینان در آمد و سلطان محمد فاتح، سرسلسله ترکان عثمانی که در ۱۴۵۲ قسطنطنیه را فتح کرد، از عقاب این گروه از سلجوقیان بود. در بخش جنوبی نیز طغرل بیک در سال ۴۴۷ ق وارد بغداد شد و کمی بعد آخرین دژ آل بویه هم سقوط کرد و سپاهیان سلجوقی جنوب غربی ایران را نیز به زیر یوغ خود در آوردند.

طغرل بیک که مسلمانی متعصب بود و خلیفه را جانشین واقعی حضرت رسول (ص) می پنداشت. پس از فتح بغداد از هتک حرمت او خودداری و تنهابه ازدواج کردن با نوه او بسنده کرد، خطبه سلطانی بنام طغرل بیک خوانده شد و خلیفه بعنوان مرجع و پیشوای روحانی در بغداد ابقا شد.

در سال ۴۵۱ ق چغری بیک در مرو در گذشت و طغرل بیک تنها زعیم آل سلجوق در سرزمینی از جیحون تا فرات شد. در این زمان عمر خیام ۱۲ ساله بود. اما این زعامت چهار سال بیشتر طول نکشید و در سال ۴۵۵ ق طغرل در گذشت و چون فرزند ذکوری نداشت آل اربلان، پسر چغری بیک به سلطنت رسید. در این زمان عمر خیام ۱۶ سال داشت آل اربلان در سال ۴۶۴ / ۱۰۷۲ م زمانی که از مرو عازم بخارا بود، پس از عبور از جیحون یا آمودریا بدست کوتوال یکی از قلاع قراخانیان کشته شد و سپاهیان او بناچار به مرو بازگشتند. در این زمان عمر خیام ۲۵ سال داشت با کشته شدن آل اربلان دوره پادشاهی بیست ساله ملکشاه آغاز شد. دوره ای که اوج قدرت سیاسی دولت سلجوقیان و در عین حال سالهای شکوفایی علم، خرد و ادب حکیم عمر خیام بود.

سلجوقیان که برای اداره سرزمینی از مدیترانه و مرمره در غرب تا کاشغر در شرق و دریای آرال و قزل جبال قفقاز در شمال و خلیج فارس در جنوب تجربه نداشتند. از ماموران کشوری و لشکری ایرانی که سرآمد آنان ابو علی حسن طوسی ملقب به نظام الملک بود کمک گرفتند. نظام الملک که حامی اصلی حکیم عمر خیام در کارهای علمی و اقدامات علمی او از جمله تاسیس رصدخانه و اصلاح تقویم بود هم در خدمت آل اربلان و هم در خدمت ملکشاه بود او همانطور که در سیاستنامه خود نیز بدان اشاره کرده طرفدار یک حکومت مرکزی قوی و مخالف حکومت ملوک الطوائفی بود که ساختار اصلی حکومت قبیله ای سلجوقیان بر آن استوار بود و این امر به مذاق چادر نشینان غز خوش نمی آمد و بدین ترتیب سراسر دوران آل اربلان و ملکشان مملو از مبارزات قومی و قبیله ای تجزیه طلبان سران قبایل غز بود که می خواستند به رغم سیاست خواجه نظام الملک اقطاع خویش را به امارات مستقل تبدیل کنند و در این راه به میزان زیادی توفیق یافتند بطوری که حتی در عهد طغرل بیک قلمرو مستقل

سلجوقیان کرمان (۴۳۳ق تا ۵۸۳ق) تاسیس شد و سلجوقیان روم در آسیای صغیر حکومت مستقل خود را داشتند (۴۷۰ق تا ۷۰۷ق) و سرانجام نیز خواجه نظام الملک را از پیش پای خود برداشتند. مرگ ملکشاه که به طور مرموزی چند ماه پس از قتل خواجه نظام الملک روی داد، جنگ خانگی شدیدی را بدنبال داشت. در این جنگها که مدت بیست سال طول کشید و بخش مهمی از زندگی حکیم عمر خیام را نیز می پوشاند، محمود، برکیارق، سنجر و محمد (پسرش) رودروری یکدیگر قرار گرفتند و سرانجام نیز با از میان رفتن محمود و برکیارق، سنجر و محمد و فرزند دیگری که زنده مانده بودند، مملکت را بین خود تقسیم کردند. نواحی شرقی ایران نصیب سنجر و غرب ایران و عراق عرب سهم محمد گردید.

سلطان سنجر که دل خوشی از خیام نداشت از ۵۱۲ تا ۵۵۲ق بر خراسان، سیستان و خوارزم و مرو سلطنت کرد و بدین ترتیب ۵ سال آخر عمر حکیم عمر خیام مصادف بود با زمامداری کسی که وی او را در کودکی مهیب خوانده بود و آن مهیب در تمام سالهای بعد کینه خیام را در دل داشت.

در دوره حکومت سلجوقیان بر ایران و بویژه نیشابور و وطن اصلی و محل زندگی حکیم عمر خیام شک نیست که جنگهای طولانی داخلی و خارجی هزینه زیادی را بر مردم تحمیل کرد، نظام اقطاع بخشی به سران با نفوذ غز که برغم مخالفت خواجه نظام الملک از سوی آل اربلان و ملکشاه سلجوقی دنبال می شد، بر هرج و مرج مالیاتی به زیان مردم زحمتکش می افزود. علاوه بر این طغرل بیک و جانشینانش که از سوی خلیفه عباسی بعنوان حامی اصلی خلافت و پشتیبان مذهب رسمی روز یعنی تسنن فرمان می گرفتند هر گونه اعمال مغایر با سنتهای مذهب حنفی را بشدت سرکوب می کردند. دوره حکومت آل اربلان، ملکشاه و سنجر همچنین مصادف بود با اوج مبارزات و ترورهای سیاسی اسماعیلیان تحت رهبری حسن صباح که تحت شرایط روز هیچ وسیله دیگری برای اعمال نفوذ در دستگاه حکومتی نداشتند. اینان در قلعه حصین الموت مرکز فرماندهی شان با سازماندهی یک تشکیلات زیر زمینی وسیع به قتل و ترور مخالفان سیاسی عمده و یا حتی پیش و پا افتاده خود سرفا به جهت ایجاد ارباب پرداخته بودند و متقابلاً دستگاه حکومتی و مامورانش هر که را پیرو اسماعیلیه و یا مزنون به پیروی از آنان می یافتند تعقیب و به سخت ترین کیفرها فرجام می دادند و از جمله بسیاری از آنها را به امر خواجه نظام الملک زنده زنده در آتش انداختند و سوزاندند.

در این شرایط روحانیون درباری این حامیان قصم خورده مراجع قدرت روز می کوشیدند تا کینه سنیان را نسبت به غیر سنیان به ویژه اسماعیلیه تحریک کنند و شک نیست که تحت این شرایط مخالفت با

مذهب رسمی مملکت عواقب بسیار خطرناکی به دنبال داشت که حکیم عمر خیام که در قسمت اعظم عمر خواجه نظام الملک همکار و همراه او بود از این موضوع به خوبی اطلاع داشت و لذا با توجه به درجه علمی بالایی که در او بود و هوش سرشاری که به وی نسبت داده اند هرگز به مصلحت نمی دید که در ملاء عام از طریق گفتن رباعیاتی که از آن بوی مخالفت دینی استشمام می شد زندگی نسبتاً مرفه و بالاتر از آن حیات خود را به خطر اندازد زیرا چنان که در تاریخ آمده است سالانه در آمد قابل توجهی از محل خزانه دولتی برای وی حواله می شده است اما این موضوع مانع از آن نمی توانسته باشد که راز دل خویش را در لفافه رباعی برای دوستان نزدیک خود بازگو ننموده باشد و این اشعار سینه به سینه حد اقل به مدت ۱۵۰ سال یعنی تا استیلای مغولان نقل شده باشد زیرا مغولان در حقیقت بت پرست بودند و با تسلط این بت پرستان بر ایران پس از بر چیده شدن بساط خلافت شرم آور خلفای عباسی از بغداد به دست هلاکو در واقع به ترغیب خواجه نصیر الدین طوسی یک دوره تساهل آراء و عقاید و مذاهب به وجود آمد عدم اشاره اولین تذکره نویسان و کاتبان تاریخ بعد از مرگ خیام خصلت شاعری او می تواند بدین سبب بوده باشد .

مصطفی رحیمی در این زمینه می نویسد:

" زمان را فراموش نکنیم « بزرگان » از بزرگترین دانشمند و فیلسوف عصر انتظار دارند که درباره مسایل اساسی روز عقیده خود را بگویند اگر خیام آنچه را که در شعر گفته در نثر هم باز گویند یک لحظه بعد جسد او بر دروازه نیشابور آویخته شده بود لاجرم به ناچار چیزی می نویسد و گالیله وار در ته دل عقیده اصلی خود را حفظ می کند ، اما دل خروشان آرامش نمی گذارد و نتیجه این کشمکشها رباعیاتی می شود که اکنون روبروی ما است "

عمر خیام پس از مرگش به اعتبار مقام شامخ علمی که داشت آرامگاهش بر همگان از خاصه و عامه ، مشخص بود . هم صاحب مرصاد العباد ، نجم الدین ابوبکر بن محمد بن شاهاور بن نوشیروان رازی معروف به دایه ، و هم شیخ فرید الدین عطار ، که به اصطلاح او را هجو کرده اند ، دقیقاً با اشاره به قبر وی او را متهم به گفتن رباعیاتی با مضامین غیر مانوس زمان می کنند و نه شخص دیگری را که عده ای امروز بزعم خود در جستجوی آن هستند تا بازبخیال خودشان ننگ این رباعیات را ، که تنها تعدادی از آنها را می توان واقعا به وی نسبت داد ، از وی بزدايند . یکی از این نویسندگان مرحوم استاد محمد محیط طباطبایی است . آن مرحوم در تقریبا آخرین اثری که از خود به یادگار گذاشته است ، می نویسد :

« در ضمن سالها جستجو این نکته در ذهن جویانم نیرو گرفت که پیش از حمله مغول در هیچ مدرک ادبی، یا تاریخی مربوط به سده ششم و پنجم هجری ابداً به شاعری خیام اشاره ای نرفته و از تحصک او به اصول و فروع دین تردیدی نشده است » (محیط طباطبایی: ۱۱). و سپس از آنجا که در رساله نوروز نامه خیام به مراسم نوروز در قبل از اسلام اشاره شده که نوشیدن شراب را هم شامل می شده. در مقام رد انتساب نوروز نامه به خیام که واقعا هم در انتساب آن به حکیم عمر خیام تردیدی جدی وجود دارد، بر می آید و می نویسد: (در ضمن پژوهش در تذکره لباب الباب عوفی که از شعرای سده سوم تا پایان سده ششم را در بر گرفته از شاعری به نام عبدالرافع هروی ذکر می دیدم که رساله نوروزی هم تعلیف کرده است) و سرانجام به این نتیجه می رسد که رباعیات منصوب به خیام از شخص دیگری است به نام ابن خیام و می نویسد

« علی بن محمد بن احمد بن خلف خیام شاعر ... با وجودی که تا سده هفتم هجری شعر فارسی او در آذربایجان و خراسان مشهور بوده و دیوانی داشته که صاحب مجمع الادب و معجم الالقباب ابن فوطی بغدادی کتابدار کتابخانه رسد خانه به وجود آن اشاره می کند و قطعه شعر عربی هم از روی دست خط همین خیام نقل می کند بعد از آن اثری از وجود او و شعر او و دیوان او در مدارک و ماخذ دیگر به چشم نمی رسد و گویی ستاره ای دور از چشم رس بوده که در پرتو آفتاب وجود حکیم عمر خیامی محو شده است.

حال آنکه از نظر بسیاری از محققین علت اصلی عدم اشاره به رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری در منابع و مراجع سده های پنجم و ششم ماهیت دگر اندیشانه این رباعی ها در شرایط سیاسی اجتماعی و مذهبی حاکم بر ایران بوده است و بس و دلیل دیگری ندارد کما اینکه امام فخر راضی فیلسوف ری که در فاصله کوتاهی از حکیم عمر خیام نیشابوری می زیسته و همانند آن حکیم قائل به توحید نظری و عملی بوده است در رساله (التنبیه علی بعض الاسرار المودعه فی بعض القرآن العظیم) نمونه ای از رباعیهای حکیم نیشابور را که زبانزد دوستان و اصحاب حکیم بوده است نقل کرده است.

نام آثار حکیم عمر خیام

- ۱- رساله فی البراهین علی مسائل الجبر و المقابله (معروف به رساله ی جبر).
- ۲- رساله در حل یک مساله جبری به وسیله قطوع مخروطی
- ۳- رساله میزان الحکمه در یافتن مقدار طلا و نقره در جسم مرکب
- ۴- رساله فی شرح ما اشکل من المصادرات کتاب اقلیدس.
- ۵- رساله در صحت طرق هندی برای استخراج جذر و کعب
- ۶- مشکلات الحساب (مسائل الحساب)
- ۷- رساله در طبیعیات
- ۸- رساله در وجود یا صحیفه ای در علم کائنات
- ۹- رساله فی الکون و التکلیف
- ۱۰- رساله لوازم الامکنه (هواشناسی)
- ۱۱- رساله در بیان زیج ملکشاهی
- ۱۲- ترجمه فارسی خطبه توحیدیه ابن سینا
- ۱۳- الجواب عن ثلاث مسائل : ضروره التضاد فی العالم و الجبر ، و البقاء
- ۱۴- رساله الضیاء العقلی فی موضوع العلم الکلی
- ۱۵- رساله نظام الملک راجع به حکومت
- ۱۶- رساله روضه القلوب در کلیات وجود
- ۱۷- رساله شرح المشکل من کتاب الموسیقی
- ۱۸- نوروزنامه
- ۱۹- اشعار عربی
- ۲۰- اشعار و رباعیات فارسی

شرح مختصر آثار

از رساله های فلسفی خیام ، امروز فقط ۵ رساله با عناوین زیر به دست ما رسیده است :

- ۱- رساله فی الوجود (رساله الاوصاف للموصوفات)
- ۲- رساله فی کلیه الوجود
- ۳- رساله فی الکنون و التکلیف
- ۴- الجواب عن ثلاث مسائل : ضروره التضاد فی العالم و الجبر ، و البقاء
- ۵- رساله الضیاء العقلی فی مضع العلم الکلی (۱)

۱- رساله فی الوجود:

رساله فی الوجود که آن را رساله الاوصاف للموصوفات نیز نامیده اند همان است که ظهیر الدین بیهقی از آن نام می برد در مقدمه رساله چنان که سنت حکیمان است خیام به تسبیح و تقدیس حضرت احدیت پرداخته سپس با تیمن به ذکر دو آیه از قرآن مجید (سوره ۲۰ آیه ۵۰ و سوره ۷۲ آیه ۲۸) به اصل موضوع اشاره کرده است. موضوع اصلی رساله همانطور که از عنوان آن نیز بر می آید چگونگی صدور ذاتها از مبدا نخستین یا وجود یابی آنهاست همچنین مسئله اعطای خلقت و ایجاد ماهیت های ممکن است و کیفیت وجوب یابی این ممکن ها و بیرون آمدنشان از امکان ذاتی و برخوردار شدن آنها از وجوب غیری که خیام از آن به فیضان تعبیر می کند. (۲)

خیام وجود را صفتی محسوب می دارد که مانند صفات دیگر عین ذات حضرت احدیت است و از سوی دیگر علم را صفتی وجودی به شمار می آورد در حقیقت چنین احضار داشته است که ذات واجب الوجود - تقدست ، اسماوه - با علم خود که عین وجوب و حضور او است به جهان ممکن ها و ذات ها شکل می بخشد خدا جهان را با دانش خود می آفریند به عبارت دیگر علم الهی در حالی که عین ذات الهی است عین فیضان یا به تعبیر ابن سینا عین انبجاست یعنی انفجار بزرگ و در عین حال عین حضور خدا با موجودات از کلی و جزئی و حتی اعراض و احوال و هر واقعه ای است که وقوع

می یابد یا وقوع خواهد یافت و حتی عدمهایی که فقط وجود ذهنی می یابند و نیز هر نیتی که پنهان باشد یا آشکارا شود. (۳)

۲- رساله فی کلیه الوجود:

از میان رسائل پنج گانه فلسفی خیام « رساله فی کلیه الوجود » به فارسی است که خیام آن را برای فخر الملک بن المویذ نوشته است و نسخه ای از آن به عنوان « رساله بالعجیمه لعمر بن الخیام (کذا) فی کلیات الوجود » در موزه بریتانیا محفوظ است و همچنین در کتابخانه ملی پاریس. (۴)

شادروان ذبیح الله صفا می نویسد « خیام کتب و رسالات دیگری نیز به پارسی دارد (او نوروز نامه را از خیام می داند) از آن جمله است رساله در علم کلیات یا رساله وجودیه یا رساله در کلیات وجود که ظاهراً « روضه القلوب » هم نام دارد. خیام آن را برای « فخر الملک بن نظام الملک » وزیر نوشته و در آغاز آن گفته است: چنین گوید ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیام که چون مرا سعادت خدمت صاحب عادل فخر الملک میسر گشت و قربت و اختصاص داد به عالی مجلس خویش، و این بزرگوار به هر وقت از من یادگاری خواستی در علم کلیات، پس این جزو بر مثال رسالتی از بهر درخواست اواملا کرده شد تا اهل علم و حکمت انصاف بدهند که این مختصر مفید تر از مجلدات است. ایزد تعالی مقصود حاصل گرداناد...» این رساله را خیام در سه فصل نوشته است « (۵)

۳- رساله فی الكون و التکلیف:

از معدود آثار فلسفی برجای مانده خیام، رساله الكون و التکلیف و در حقیقت از مهمترین آثار فلسفی اوست. چه در آن به اختصار و ایجاز تمام به این دو مقوله مهم فلسفی و دینی می پردازد. این رساله چون غالب رسائل خیام در پاسخ به پرسشی تالیف شده است، در سفری به شیراز (۴۷۳ ه ق) خیام نامه ای از ابونصر محمد بن عبدالرحیم نسوی، قاضی القضاة فارس که زمانی شاگرد ابن سینا بوده است دریافت می کند که حاوی دو مسئله در باب « کون و تکلیف » بود. خیام در فرصت اندکی که در اختیار داشت رساله ی کوتاهی را به رشته ی تحریر در آورد. در کل می توان گفت که آرای فلسفی خیام، آنچنانکه در این رساله آمده است همان است که در آثار دیگر فلاسفه ی بزرگ اسلامی و بخصوص ابن سینا وجود دارد. و او نیز لااقل در مورد بخش مهمی از بحث خود به این واقعیت معترف است.

او رساله را با عباراتی در ستایش فضل و دانش سوال کننده آغاز می کند و او را از تمامی اقران خود فاضل تر می شمارد و این فروتنی وی در برابر نسوی تا بدانجا می رسد که خود را در مقام شاگردی او می بیند، لذا می توان گفت که نسوی باید در فن حکمت از صاحب نظران عصر خود بوده باشد. پس از آن خیام بحث را از مبانی منطقی آغاز و به اجمال گذری بر مسئله کون می کند و سرانجام به مسئله تکلیف می پردازد. (۶)

(۱) دایره حیرت، زندگینامه علمی و ادبی حکیم عمر خیام، بنفشه حجازی، بهار ۸۱، انتشارات دانش فریار.

(۲) دایره حیرت، زندگینامه علمی و ادبی حکیم عمر خیام، بنفشه حجازی، به نقل از فصلنامه فرهنگ، سخنی درباره یرساله فی الوجود، غلامرضا جمشید نژاد، اول، صص ۸۵-۹۲.

(۳) همان کتاب ص ۶۹، به نقل از همان کتاب.

(۴) همان کتاب ص ۶۹، به نقل از تعلیقات چهار مقاله ص ۳۲۷.

(۵) همان کتاب ص ۷۱، به نقل از تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۹۱۶.

(۶) همان کتاب ص ۷۰، به نقل از فصلنامه فرهنگ، گفتاری در باب رساله فی الكون والتکلیف، مهناز هاشمی پور، ص ۱۳۱

الجواب عن ثلاث مسائل ضرورة التضاد في العالم و الجبر و البقاء :

این رساله چنان که از نامش پیداست پاسخ به سه سوال حکمی - کلامی است. پرسشگر این مجموعه نیز قاضی نسوی دانسته شده یعنی همان که رساله کون و تکلیف برایش به رشته تحریر در آمده است. عنوان رساله مورد بحث اگر چه نام سه پرسش را به همراه دارد ولی در اصل مشتمل بر چهار سوال است و از این رو باید پرسش دوم را تکمله و ضمیمه سوال اول دانست یا آن پرسش آخر را الحاقی پنداشت زیرا طرح مسئله بقا آنچنان که باید به اصل دو پرسش قبل ارتباطی ندارد. خیام در مقابل پاسخ به پرسشگر در صدد است که از یک سو بر تالی های حصر وی اشکال کند و از سوی دیگر جواب

تحلیلی بدان بدهد، لذا به ترتیب چند مقدمه پرداخته است [۱] در این رساله خیام خواسته است ثابت کند که وجود تضاد در عالم ضروری است. [۲]

رساله الضیاء العقلی فی موضوع العلم الکلی :

تاریخ ادبی ایران در حواشی به نقل از حواشی چهار مقاله در زمینه آثار خیام می نویسد: « رساله الضیاء العقلی فی موضوع العلم الکلی، افاضتها قریحۃ الادب الاریب الخطر و الفلکی الکبیر... حجة الحق و الیقین نصیر الحکمة و الدین فیلسوف العالمین سید حکماء المشرقین ابی الفتح عمر بن ابراهیم الخیام (کذا) در چهار ورق. » [۳]

آثار دیگر خیام :

در انتساب کتب و رسالات به خیام از طرف خیام شناسان تفاوت آماری وجود دارد. « بروکلمان » هشت کتاب از کتب او ذکر می کند که در کتابخانه ها محفوظ است و اما از کتب و رسائلی که به این دانشمند نسبت داده شده شادروان مصاحب اسامی ۲۱ کتاب را جمع آوری کرده است ولی صحت اسناد بعضی خالی از شبهه نیست. [۴]

« راس » فهرستی از ده کتاب که مراجع مختلف به خیام نسبت داده اند تنظیم کرده است از آن جمله است رباعیات و زیج ملکشاهی. [۵]

« آرثر آربری » می نویسد: « من تصور نمی کنم که اصولاً خیام یک مجموعه معین از اشعار خود ترتیب داده باشد و اصولاً شک دارم از اینکه حتی یکی از رباعیات خود را به قید کتابت در آورده باشد. او این رباعیات را ارتجالاً و بداهه گفته است. » [۶]

۱ - مختصر فی الطبیعات - « شهر زوری » در « نزهة الارواح و روضة الافراح » (تألیف بین ۵۸۶ - ۶۱۲ ه. ق) انتساب این رساله را به خیام گواهی داده است. او می نویسد: « او را مختصری هست در طبیعات و رساله در وجود و رساله در کون و تکلیف. » [۷]

۲ - میزان الحکم - رساله ای است در بیان یافتن قیمت چیزهای مرصع بدون کندن جواهر از آن این رساله را « الفی » بدو نسبت داده است . [۸] که ممکن است در ضمن رساله فی الاحتیال لمعرفته مقداری الذهب و الفضة آمده باشد .

تاریخچه بنای خیام

آرامگاه این فیلسوف در ۵ کیلومتری شرق نیشابور و در مجاورت امامزاده محروق(ع) قرار داشته است ولی در ادوار مختلف این بنا دستخوش تغییر و تخریب گردیده تا آنکه در اوایل دوره پهلوی اول بنای یادبودی به صورت سنگ افراشته بر آن ساخته شد. در تجدید ساختمان، کلیه تاسیسات جمع آوری و در وسط میدانی در داخل شهر که به نام خیام نام گرفته است نصب گردید. آرامگاه جدید به سال ۱۳۲۸ شمسی به دستور انجمن آثار ملی توسط مهندس سیحون طراحی و توسط شرکت "کا،ژ،ت" احداث شد و در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۱ جنازه خیام به محل فعلی انتقال یافت. ارتفاع ساختمان ۱۸ متر است که در اطراف آن حوضها و آب نماهای زیبایی ساخته شده است. در داخل باغ خیام پیکره ای از خیام نصب شده است که کار استاد عبدالحسین صدقی است و از یک سنگ یک پارچه تراشیده شده است. در داخل این باغ نیز موزه خیام در سال ۱۳۷۹ راه اندازی شد که از موزه های مختلف کشور اشیاء و آثار نفیسی به آن منتل شده است. که شامل چهار بخش است:

بخش اول: آثار مربوط به نجوم شامل ابزار آلات رصد و ستاره شناسی، اسطرلاب، انواع قطب نما ها و صور فلکی.

بخش دوم: شامل ظروف مفرغی و فلزی معاصر با خیام از قرن پنجم تا هفتم هجری قمری.

بخش سوم: شامل ظروف سفالین لعابدار و بدون لعاب مربوط به قرن هفتم هجری قمری.

بخش چهارم: شامل نسخ خطی، نسخ خطی علم نجوم و تابلوهای مربوط به حکیم عمر خیام، کتابخانه ای نیز در داخل این باغ وجود دارد که مختص آرامگاه خیام می باشد. روحش شاد و یادش گرامی باد.